

حکمت متعالی ادیان

در گفت و گو با دکتر محمود بینا

استاد دکتر محمود بینا مطلق، به سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. در سال ۱۳۴۸ دکتری فلسفه را از دانشگاه گوتینگن آلمان گرفت، سپس در دانشگاه لوزان سوئیس به تحصیل و تدریس ریاضیات مشغول شد و از زمان تأسیس دانشگاه صنعتی اصفهان در مهر ۱۳۵۶ تا کنون در آن دانشگاه ریاضیات و فلسفه علم تدریس می‌کند. استاد بینا به زبانهای عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، سانسکریت، یونانی و لاتین آشنایی دارد. از استاد که وقت گرانبهای خویش را در اختیار ما گذاشتند، صمیمانه تشکر می‌کنیم.

۷

هفت آسمان / ۱

هفت آسمان: آیا پیام همهٔ ادیان، علی‌الخصوص ادیان شرقی و ابراهیمی واحد است یا نه؟ اگر واحد است این پیام چیست؟ و اگر شیء واحدی نیست چگونه می‌توان از پلورالیزم دینی دفاع کرد؟

استاد بینا: به نظر می‌رسد پلورالیزم معنایی عمیقتر از آنچه مطرح می‌کنند دارد؛ یعنی برای هر قومی وجهه‌ای از راه تقرب به خداوند نهاده شده است و هر کس باید از همان راهی که در پیش روی اوست، در نیکوکاری بر دیگری سبقت بگیرد؛ و این دستور خدا هم هست؛ می‌فرماید: **و لِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَطَبُوا الْخَيْرَاتِ**^۱. این آیه و آیهٔ مکمل آن در سورهٔ مائده که می‌فرماید: **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُكُمْ فَاسْتَطَبُوا الْخَيْرَاتِ**^۲ بر این

۲. سوره مائده، آیه ۴۸.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

حقیقت دلالت دارند که اولاً کثرت سُفرا خواست الهی است چرا که كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً و لیکن دور زمان اقتضا داشته است که کثرت محقق شود. دیگر این که در این میان سخن از مسابقه است: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ. و در مسابقه هم، برای آن که عادلانه باشد، همه باید از شرایط یکسانی برخوردار باشند، چنان که در مسابقه دو همه در یک خط می ایستند و هیچ کس نباید یک قدم جلوتر یا عقبتر از دیگری باشد. پس، از آیه فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ استنباط می شود که هر یک از ادیان الهی راه رسیدن به خداست؛ زیرا خداوند فرموده: در آنچه به شما دادیم بکوشید و بر هم در نیکوکاری سبقت بگیرید، و این است پلورالیسم (در معنای عمیق آن). پلورالیسم باید یک دلیل معنوی و درون ذاتی داشته باشد. حقیقت اصلی، یعنی خداوند، یگانه است، ولی دریافت کنندگان این حقیقت در شرایط مختلف زمانی، زبانی، و قومی قرار دارند. اصل دین همان حقیقت واحد است. ما که می گوئیم اصول دین سه تاست: توحید، نبوت، و معاد، اینها نه اصول دین اسلام، بلکه اصول «الدین» است. یعنی همه ادیان الهی دارای این سه مؤلفه اند. همه ادیان الهی توحید، یعنی حقیقت الهی، را دارند؛ و بین انسان و خداوند هم رابط لازم است، چنان که هر دینی بنیانگذاری دارد، و این بنیانگذاران به اندازه کافی با هم شباهت دارند که بتوان آنها را به عنوان یک مقوله گرفت. و (در هیچ دین الهی) نیز زندگی فی نفسه هدف نیست؛ بلکه در پی آن مرگ و معاد است. پس توحید، نبوت و معاد اصول همه ادیان است، نه فقط اصول دین ما. این حقیقت در زبانها و زمانها و اقوام مختلف، صور بیان مختلف به خود می گیرد که متناسب با شرایط هر قوم و ملتی است و همه نیز از طرف خداوند است؛ همچون نقاطی که در پیرامون مرکز دایره و در فواصل مختلف قرار دارند ولی همگی با شعاعهایی به طرف مرکز دایره برمی گردند. این است که می بینیم در میان عرفای بزرگ ادیان مختلف، با وجود فواصل زمانی و مکانی متفاوت، وحدت کلام وجود دارد.

هفت آسمان: پس به این ترتیب این که می گویند بودیسم به خداوند اعتقاد ندارد، مورد قبول شما نیست.

استاد بینا: این یک نگرش ظاهری به بودیسم است که می گوید بودیسم فلسفه است و دین نیست. مبحث «نیروانا» در واقع اصل یگانه و تعالی الهی را مطرح می کند. و چون بودا خود را تجلی خلأ و برگرداننده به آن حالت معرفی می کند، می توان بر آن عنوان نبوت را منطبق دانست. توحید آن، به اصطلاح، متافیزیک محض را داراست، و نبوت آن در یک اسم مستتر است (بودا خود را Shunyamurti یعنی تجلی خلأ می خواند). معاد نیز، که زندگی پس از مرگ است، لازمه اصل رهایی از چرخه زایش و میرش است، و گرنه انسان بعد از رهایی از چرخه



زایش و میرش به
 کجا می‌رود! چیزی
 که هست اسمی برای
 آن نگذاشته است،
 چرا که مرحله مطلقه
 حقیقت الهی را با
 کلام نمی‌شود وصف
 کرد، بلکه فقط باید
 هر صفتی را از آن
 نفی نمود، زیرا

توصیف تعریف است و تعریف تحدید؛ همانگونه که حضرت علی(ع) می‌فرمایند: «و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه». قرآن می‌فرماید: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ^۱. مفاد این آیه چیزی به جز آن است که در سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۲ فرمود. در این آیه می‌فرماید مشرکان چون نمی‌فهمند چیزهایی در توصیف خداوند می‌گویند که از آن منزّه است، ولی آیه اول می‌گوید حتی اگر انبیا و مرسلین هم توصیف کننده باشند، در مرحله ذات هر نوع توصیفی ساقط می‌شود.

هفت آسمان: البته در جای دیگر استنا زده است.

استاد بینا: البته ما اصطلاح «تنزیه» و «تشبیه» را داریم، که معادل فرنگی آنها، دو واژه "transcendence" و "Immanence" است. اصطلاح اول به «تعالی الهی» و این که او در هیچ حد و حصری گنجانده نمی‌شود اشاره دارد. اصطلاح دوم به حضور او در همه چیز، حتی کوچکترین ذره، اشاره می‌کند. دین تعادل بین این دو جنبه است. اگر شما فقط بر "transcendence" تکیه کنید، رابطه انسان با پروردگار قطع می‌شود. به قول پروتاگوراس^۳ خدایان، اگر هم باشند، در عالم خودشان هستند و با ما هیچ ارتباطی ندارند. و اما اگر فقط جهت وجنبه "immanence" مدنظر گرفته شود، خدا در آفرینش محدود می‌شود و مشبیه و مجسمه و آفرینش پرستی (فرشتگان را جای خدا گرفتن و یا خدا را در مرتبه فرشتگان نازل کردن) پدید می‌آید. حقیقت تعادل بین این دو تاست. اسلام نیز یکی از بهترین فرمولها را

۱. سوره صافات، آیه ۱۸۰.

۲. سوره حشر، آیه ۲۳.

داراست که همواره تعادل بین این دو جنبه را حفظ می‌کند؛ در بعد متافیزیکی که سخن می‌گوید می‌فرماید: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و این چون تنزیه است، بلافاصله پشت سرش یک تشبیه می‌آورد و می‌گوید: وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. اصلاً ما با دو شهادت مسلمان هستیم: اَوَّلُ مِی‌گوییم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» که ماسوی الله را، به هر شکلش، نفی می‌کند، و بعد می‌گوییم: «مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، این کلام می‌آید تا ارتباط آفرینش با خداوند حفظ شود. چون محمد(ص) رسول الله است با «لا»ی لاله الا الله نفی نمی‌شود؛ یعنی دو جنبه «تنزیه» و «تشبیه» به طور هماهنگ حفظ می‌شود. در آیه سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ "transcendence" به شدیدترین وجه آمده، به طوری که بالاتر از این نمی‌شود گفت، مطلقاً فرموده: عَمَّا يَصِفُونَ. اما بلافاصله "immanence" هم به جامعترین وصفی بیان شده است؛ پشت سرش می‌گوید: وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ که تعمیم محمد رسول الله است. به عبارتی «لاله الا الله و محمد رسول الله» خاص است و عام آن: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ است.

قرآن قبل از این که دیگران به فکر پلورالیزم و مسأله کثرت ادیان الهی و راه حل آن باشند آن را مطرح کرده است. البته با ادیان ساختگی کاری نداریم، چون هر اصلی بدلی هم دارد. مدعیان مهدویت که در میان یهودیان چون «فرانکیم» و در میان مسلمانان چون «بهائیت» سر برآورده‌اند و... مورد نظر ما نیستند. قرآن از ادیان سخن می‌گوید؛ پس پلورالیزم، به معنای صحیح آن، نه با هم کنار آمدن است، که گاهی عنوان می‌کنند، و نه این که بگوییم هر یک از صاحبان ادیان جنبه‌ای از حقیقت را دیده‌اند، و حقیقت تام و تمام را هیچ‌کس ندارد، پس به هم فخر نفروشید. این در حقیقت توهین به جمیع مرسلین است. چنین نگرشی مرتبت دین را خیلی پایین می‌آورد. بلکه این کثرتی که ما اکنون با آن مواجهیم در حقیقت راه‌های مختلفی است تعبیه شده از سوی خداوند و به سوی او، که خود فرمود: وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، یعنی که شما اکنون امت واحده نیستید و صور مختلف دارید ولی فاستَبِقُوا الْخَيْرَاتِ. و چون این راه‌ها از سوی خداوند آمده است، همگی تام و تمام است و می‌تواند پیرو را به بالاترین حدی که برای انسان ممکن است، یا به قول عرفا، به «فناء فی الله و بقاء بالله» برساند. هر یک از این راه‌ها چون از طرف خداوند آمده است، به خداوند هم منتهی می‌شود. و این است معنای صحیح پلورالیزم.

لغت‌ها فی‌نفسه خوب یا بد نیستند؛ مهم برداشتی است که از لغات می‌شود. مثل کلمه «وحدت وجود». اگر بگوییم وحدت وجود یعنی این که هر پدیده‌ای تکه‌ای از وجود خداست، این یا کفر است یا شرک است یا انحراف؛ ولی اگر وحدت وجود به این معنا باشد که خداوند در

قرآن می‌فرماید: اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱ که منظور از نور وجود الهی است که در همه جا ساری است به این ترتیب هر وجودی پرتوی است از وجود الهی و این حق است. مسأله این است که چه برداشتی از لغات بشود.

هفت آسمان: بیانی هست که می‌گوید آینه‌ای بوده که تمام رخ یار را نشان می‌داده، بعد شکسته شده است و هر قطعه بخشی را نشان می‌دهد. حال باید همه را به هم وصل کرد تا حقیقت بتمامه آشکار شود، آیا این دیدگاه قابل قبول نیست؟
استاد بینا: این سخن نادرستی است. این توهین به جمیع مرسلین می‌شود. جور دیگری می‌توان گفت:

در سه آینه شاهد ازلی
سره نگرده بریشم ار او را
پرده از روی ماه خود بفکند
پرنیان خوانی و حریر و پرنده^۲

ما آینه‌هایی داریم که در هر آینه رخ یگانه یار، به اکمل وجه متجلی می‌شود. البته آینه تمثیلی است برای آنچه ما را به اصل دین برمی‌گرداند. پس در واقع ادیان تجلیات معادل هستند، نه اسلام چیزی کم دارد و نه مسیحیت. این طور نیست که دین مسیحیت چیزی داشته باشد و ما نداشته باشیم، یا ما چیزی را داشته باشیم و مسیحیت نداشته باشد و بگوییم خودمان باید این دو را با هم جمع کنیم تا حقیقت کامل را کشف کنیم. اگر خودمان بر چنین کاری قادر بودیم که خداوند پیامبر نمی‌فرستاد. برخی مثال فیل را برای پلورالیسم زده‌اند که مناسبتی ندارد. اگر قرار باشد از مثنوی مثال بزنیم، مثال انگور و عنب و اوزوم مناسبتر است.

هفت آسمان: با توجه به این مطلب، تعدد ادیان و گفت و گوی بین ادیان چطور تصویر می‌شود؟ به عبارتی گفت و گوی بین ادیان نمی‌تواند مصلحت‌جویانه باشد که چون می‌خواهیم با هم زندگی کنیم پس با هم به گفت و گو بنشینیم، بلکه حقیقت‌جویانه است.

استاد بینا: گفت و گوی بین ادیان در حالت ایده‌آلش همان است که تاکنون بین عرفا اتفاق افتاده است. مثلاً هاتف در ترجیع بندش یک نوع گفت و گوی بین ادیان دارد. می‌گوید از نظر ظاهری ادیان اعتقادات مختلفی را بیان کرده‌اند؛ مثلاً در کتابی گفته می‌شود: تَكَادُ السَّمَاوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ ... أَنْ دَعُوا لِلرَّحْمَنِ وَكَدًّا^۳ و در یک کتاب دیگر هم می‌گویند: حضرت عیسی پسر

۲. از ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی.

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. سوره مریم، آیه ۹۰ و ۹۱.

خداست. در صورت ظاهری معتقداتشان با هم متفاوت است. ولی باید اصل را دید. اینها نحوه بیانهایی است از یک اصل واحد که هاتف در آن ترجیع بندش خیلی خوب مطرح کرده است:

در کلیسا به دل بر ترسا
نام رب یگانه چون شاید
گفتم ای دل به روی تو در بند
که اب و ابن و روح قدس نهند
او هم جواب می دهد که:

تو که از سرّ وحدت آگاهی
در سهه آینه شاهد ازلی
سهه نگردد بریشم ار او را
ما دراین گفت و گو که از یک سو
که یکی هست و هیچ نیست جز او
بعد می گوید نزد یهودیان رفتم و در آخر بحث همین را شنیدم. نزد زردشتیان رفتم، پیر:
گفت جامی دهیدش از می ناب
گرچه ناخوانده باشد این میهمان
و خلاصه در آنجا هم می شنود:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو
پس تصویر صحیح گفت و گوی بین ادیان این است. البته از جمیع پیروان ادیان نمی توان
این انتظار را داشت که با هم به گفت و گو بنشینند، چون زمینه فکری می خواهد. از پیروان
در سطح معمولی می توان توقع داشت که به همدیگر احترام بگذارند. ولی دین ورزان و
متفکران آنها می توانند همدیگر را درک کنند و این نکته را متوجه باشند که آن خیراتی که در
دین ماست در دین شما هم هست و به این ترتیب، چون راهها از طرف خدا می آید و ما
نمی توانیم راه را بسازیم و چون در راهی هستیم که سرنوشت ما را در آن قرار داده است،
پس باید به هم کمک کنیم تا در آن راهی که هستیم فاشْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ را محقق کنیم.
گفت و گوی ادیان الان یک ضرورت اجتماعی شده است و امکان پذیر نیز می باشد، چنان که
می بینیم عرفای بزرگ چگونه هماهنگ با هم صحبت می کنند. حتی ما برای فهم بهتر دین
خود نیاز به این مقوله داریم، زیرا مثلاً هر ملتی زبانی دارد، مثل زبان مادری که با آن
صحبت می کنیم، ولی وقتی زبان دیگری را هم یاد می گیریم، تازه به خصوصیات زبان
خودمان بهتر آگاه می شویم. به این ترتیب که مثلاً می گویم برای بیان فلان مفهوم، سبک آن
در زبان فارسی این است که اینطوری می گوید و در زبان عربی یا انگلیسی به سبک دیگری
بیان می کند، و به این ترتیب تعمق بیشتری در زبان خودمان نیز صورت می گیرد.

گفت و گوی بین ادیان می‌تواند به فهم بهتر پیروان هر دین از دین خودش و دینهای دیگر کمک کند.

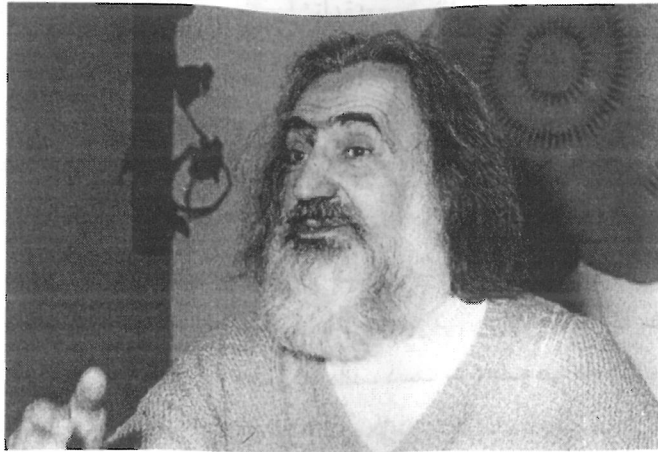
حضرت علی(ع) که فرمود: «العلم علمان، علم الابدان و علم الادیان»، نفرمود علم دین خود، بلکه فرموده‌اند «علم الادیان» یعنی شناخت دین‌های دیگر؛ چون دین تجلی حقیقت الهی است برای بازگرداندن به سوی خداوند، و انسان اگر با صور دیگر این تجلی آشنا شود، تعمق بیشتری حاصل می‌کند. البته از طرفی نمی‌توان از هر مؤمنی یک عارف ساخت ولی می‌توان به امت گفت که به همسایه خود احترام بگذارید، و این را نیز می‌توان توجه داد که ما الان دشمن واحد داریم؛ شرک و کفر با تمام قوا تجهیز شده‌اند، دست به دست هم داده‌اند و به اسم علم، تکنولوژی و ... با تمام قوا وارد صحنه شده‌اند و دارند با تمام ادیان مبارزه می‌کنند. البته الان ظاهر آراسته‌ای دارند و به طور مستقیم برخورد نمی‌کنند.

در گفت و گوی بین ادیان باید صمیمیت باشد، نه مصلحت اندیشی. الان رسم است که دعوت می‌کنند و محافلی تشکیل می‌دهند که من هم در سه تا از این جلسات که در تهران برگزار شد شرکت داشتم. ارتودکس‌ها و کاتولیک‌ها آمده بودند. در ظاهر مسلمان و مسیحی با هم گفت و گو کردند، ولی در باطن نظر هر کس این بود که بگوید من حق هستم. این نه گفت و گوی بین ادیان است و نه فایده‌ای دارد. ولی اگر، آنطور که شما فرمودید، واقعاً تحقیق باشد، باید اینگونه باشد که بگوییم او بنده خداست من هم بنده خدا هستم و چون خداوند به زبانهای مختلف سخن می‌گوید، می‌خواهم به هر زبانی که سخن گفته سخنش را بشنوم تا او را بهتر بشناسم. این کار عملاً یک انشراح صدر و باز بودن نظر و عمق فکری زیادی نیاز دارد، لذا تحقق کامل گفت و گوی ادیان را از همه افراد نمی‌توان خواست. ولی علما می‌توانند این کار را بکنند. به مقلدین می‌توان گفت که با احترام متقابل زندگی کنند و هر کسی کار خود را بکنند. به آنها حداقل می‌توان فهماند که مطابق آیه فاستبقوا الخیرات سعی کنند در دین خود نمونه باشند. ولی از هر کس نمی‌توان توقع داشت که بفهمد که مثلاً آن مسیحی یا سرخ‌پوست که عمل و منسک دین خود را انجام می‌دهد معادل است با تو که در دین خود عمل می‌کنی.

هفت آسمان: معمولاً گفت و گویی که بین دین شناسان مطرح است به این صورت است که به دیگری بفهمانند که شما این دین را داشته‌اید و فلان کجروی را پیدا کرده‌اید، یعنی مثلاً اول بار مسیحیت را مسیح(ع) تبلیغ کرد، ولی بعد فلان شخص آمد و این انحراف را ایجاد کرد.

استاد بینا: مسأله را متکلمان خراب می‌کنند. اگر می‌گذاشتند عرفا با هم صحبت کنند، بحثی پیش نمی‌آمد.

هفت آسمان: خوب
 در اینجا این سؤال
 پیش می‌آید که
 معمولاً قائلین به
 وحدت متعالیه ادیان،
 هر کدام به دین خاصی
 متشرعند. چرا به این
 دین متشرع هستند نه
 به دین دیگر؟



استاد بینا: اگر قائل به وحدت متعالیه باشیم این دین یا آن دین فرق نمی‌کند؛ مثلاً من مسلمانم ولی هندوئیسم را هم بسیار دوست دارم و کتابهایش را هم می‌خوانم؛ ولی وقتی که نگاه می‌کنم لزومی نمی‌بینم که اگر دین من شریعتی داشت که بتوان درون آن شریعت به سیر و سلوک پرداخت به دین دیگری بگروم؛ مثلاً من مسلمانم و اسلام هم چیزی کم ندارد، پس لزومی ندارد هندو شوم. اگر دوست من هم «هندو» است، او هم شریعت خود را دارد و لزومی نمی‌بینم که او را به اسلام بخوانم. ما با هم سر مسایل معنوی، خوب کنار می‌آییم و در عمل هم باید راهی را پیش گرفت و باید مناسکی را برای تقرب به خداوند به جای آورد. من نماز می‌خوانم و او هم به شیوه خود عبادت می‌کند و ما با هم فرقی نداریم؛ پس به طور کلی اینها کشمکش تبلیغاتی نخواهند داشت. مثل شیخ علی همدانی که با لیلآ یوگشوری^۱ در کنار هم زندگی می‌کردند و به همدیگر هم خیلی علاقه داشتند و ملاقات هم می‌کردند؛ یکی عارف بزرگ مسلمان و دیگری عارف بزرگ هندو. نه این به او گفت که بیا مسلمان شو و نه او به این گفت هندو شو. البته بعضی وقتها می‌بینیم شخصی که قائل به وحدت متعالیه ادیان است دین و شریعت خود را عوض کرده است. این بر می‌گردد به آن امکاناتی که در هر زمان خاص در هر دینی قرار داده شده است. مثلاً در مسیحیت فعلی تقریباً می‌شود گفت که راه عرفان بسته است. حال کسی که با وجود اعتقاد به وحدت متعالیه ادیان از مسیحیت برگشته و مسلمان شده است، نه به خاطر این است که مسیحیت به عنوان شریعت چیزی از اسلام کم دارد، بلکه از آن رو است که سیر و سلوک معنوی الان امکانش در مسیحیت محدود و کم است. به عبارت دیگر این دین متناسب‌تر است؛ یعنی او از این نظر یک Opportunist^۲ است.

1. Lalla Yogeshvari.

۲. فرصت‌طلب.

گنون از این مسأله بحث کرده و می‌گوید فرض کنید کسی پیرو شریعتی است ولی برای سیر و سلوک راهنما ندارد. او شریعت خود را عوض می‌کند و به شریعتی رو می‌آورد که در آنجا مرشد ایده‌آل او هست. بعضی از اروپاییها به هند رفته‌اند و آنجا مانده‌اند. البته برای اروپا راه اسلام نسبت به هندوئیسم راه آسان‌تری است؛ ولی نه به خاطر این که اسلام بهتر از هندوئیسم است؛ بلکه مسأله این است که اروپاییها میراث ابراهیمی دارند و چه بخواهند چه نخواهند، اکثریت اروپا مسیحی و اقلیت آن یهودی‌اند و این هر دو همچون اسلام میراث ابراهیمی هستند؛ از این نظر برای اروپاییها مسلمان شدن آسان‌تر است تا این که بیایند اسطوره‌های بودایی را با آن سبکی که برای آن قسمت از جهان است، درک کنند. این تنوع صور که از طرف خداوند صورت گرفته از روی حکمت است و نه به عبث و گزاف. سرّ آن تطابق بهتر این قوم یا آن ملت و یا این دوره و آن عصر با ادیان مختلف است.

هفت آسمان: معروف این است که گرایش غربی‌ها به عرفان و معنویت شرقی بیشتر است، نظر شما در این باره چیست؟

استاد بینا: باید سؤال کرد آیا گرایش احساساتی منظور است یا واقعی و عملی. اگر کسی بخواهد واقعاً هندو باشد، هندوئیسم ساختارش طوری است که باید به هند رفت و در هند بود؛ زیرا هندوئیسم وابسته به سیستم «کاست» است (البته راههایی هم دارند که از کاستها بیرون می‌آیند و لباس زرد می‌پوشند و هر کس می‌تواند از هر کاستی وارد آن شود). و کمتر کسی است که به این الزامات تن در دهد. این گرایشها بیشتر جنبه‌های احساسی دارد و تعهد عملی کم است. البته در خصوص فرقه «هری کریشنا» که یک مقدار گسترش بیشتری دارد، تا اندازه‌ای هم می‌شود پذیرفت که امکان انطباق بیشتر است؛ زیرا آن فرقه بیشتر بر اساس راه محبت مشی می‌کند و عارف بدان معنا نیستند. هری کریشنایی‌ها واقعاً فکر می‌کنند حضرت کریشنا بالاتر از حضرت عیسی است. بدین ترتیب، هری کریشنایی می‌شوند، نه از آن باب که گنون می‌گفت، یعنی به نوعی مایل به شریعتند. بنیانگذار هری کریشنا که دو سه سال است فوت کرده است، نگرش این عربی و امثال او را ندارد. او تا حدودی مبلغ دینی است. و اما عده‌ای نیز که از بودیسم خوششان می‌آید در واقع از آن برداشتهایی دارند که تصور می‌کنند بودیسم یک مکتب فکری است و کاری به خدا ندارد، و برای گریز از خدا می‌روند و بودیست می‌شوند، که اشتباه می‌کنند. ولی اگر بخواهند واقعاً و در عمل وارد شوند، آن کاری که «گنون» کرده درست است. البته چنان نیست که همه کسانی که از غرب به ادیان شرقی تمایل پیدا می‌کنند، تا بدین حد سطحی باشند؛ استثناء پیدا می‌شود؛ ولی آن از این باب است که مثلاً

یک اصفهانی روحیاتش بیشتر به شیرازی‌ها بخورد که این یک استثناء است. حالا در اروپا هم ممکن است یک اقلیتی باشند که از زبان بودیسم بیشتر خوششان بیاید؛ این استثنائات همیشه هست.

آن کسی که کتاب ذن در هنر کمان‌کشی را نوشته، واقعاً کسی است که به ژاپن رفت و یک پیرو کامل مکتب «ذن» شد. ولی در اکثر آنها جنبه احساسات و سرگرمی غلبه دارد و عمق ندارد.

هفت آسمان: تحلیل شما در مورد گرایشهایی که به اینگونه حلقات در ایران هست چیست؟
استاد بینا: در ایران هم خیلی چیزها رایج شده است. البته من زیاد اطلاع ندارم. وقتی به ایران آمدم همین اندازه متوجه شدم که گویی هر فرقه‌ای در اروپا هست در ایران نیز حداقل یکی دو سه نفر پیرو دارد و اطلاع پیدا کرده‌ام که انواع و اقسام فرق انحرافی خصوصاً از سنخ احضار ارواح در ایران رایج شده است. حتی از یکی از دانشجویها شنیدم که در خوابگاه‌ها هم از این کارها می‌کرده‌اند. البته حق و باطل همه جا هست. گرایش به باطل هم همیشه بیشتر از حق بوده است. یک نکته مهم این است "tolerance" یا «تسامح» و این که همدیگر را قبول داشته باشیم و با هم کنار بیاییم بدون ملاک هم نیست تا شامل هر کیش و آیینی بشود. یک وقت می‌گوییم «تسامح» و مراد ما این است که هیچ‌کس حقیقت تام و تمام ندارد، پس با هم کنار بیاییم، این تسامح در حقیقت از روی بی‌اعتقادی است؛ اما یک وقت مراد ما از تسامح این است که همسایه من هم حقیقت را که من دارم داراست ولی به زبان و طریقی دیگر؛ پس او هم همین ارزش را دارد و ما با هم کنار می‌آییم، بر پایه این معنا از تسامح، ما قبول می‌کنیم صور معادل حقیقت وجود دارد که از طرف خدا آمده است، و این را هم می‌دانیم که در کنار هر صورت حقیقی ده‌ها صورت باطل هم هست؛ ملای رومی می‌گوید:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

حالا که ۶۰۰ - ۷۰۰ سال از آن زمان گذشته و شلوغ‌تر هم شده است، پس قبول داشتن تام و تمام ادیان دیگر، فقط شاخه‌های ارتودکس آنها را شامل می‌شود، نه این که بگوییم انحرافات که در این دین یا آن دین پدید می‌آید و یا فرقه‌هایی که انحرافی‌اند نیز صور مختلف حقیقت‌اند و شامل اصل تسامح می‌شوند. وقتی ما ادله الهی را قبول می‌کنیم می‌بینیم نمی‌توانیم بهائیت را بپذیریم، و یا فرض کنید درون هر دینی مذاهب مشروع وجود دارد، چون هیچ دینی یافت نمی‌شود که چند مذهب نداشته باشد. پس مذاهب مشروعه‌ای

هستند و آن هم باز فلسفه‌ای دارد. در اسلام چهار مکتب وجود دارد. مکتب اهل تسنن و مکتب شیعه مکاتب مشروعه هستند، در مسیحیت کاتولیک‌ها و ارتودکس‌ها مشروع‌اند و از اول هم بودند؛ پروتستانها چون متأخرند خیلی روی مشروعیت‌شان نمی‌شود تکیه کرد، ولی به هر حال در کادری هستند که می‌شود هسته اصلی آن را پذیرفت. ولی این دلیل نمی‌شود که «مورمونها» و این همه فرقه‌های عجیب و غریبی را که در مسیحیت هستند مشروع بدانیم و یا بگوییم همانقدر مشروعیت دارند که کاتولیکها و ارتودکس‌ها. گنون با پروتستانها کاملاً مخالف است، ولی آقای «شوآن» از یک جنبه‌ای به آنها بها می‌دهد. می‌توان برای پروتستانها از حیث تأکیدی که بر روی بازگشت به کتاب دارند مشروعیتی قائل شد. در توضیح این مطلب (وجود مذاهب مشروعه) از یک تمثیل می‌توان کمک گرفت؛ مذاهب، صور متبلور شده نورند. اصل نور، که حقیقت مطلق است، خیره کننده است و اصلاً نمی‌شود آن را به طور مستقیم دید؛ پس خدا از اول باید فیلتر یا حجابی را به صورت دین بر روی آن می‌زد که یک مقدار از خیره کنندگی آن کم شود تا بشر بتواند به آن نگاه بکند. ولیکن این هم هنوز برای بشر زیاد است. روی آن حجاب مذهب هم می‌گذارند تا کمی بیشتر در دسترس قرار گیرد. تازه در درون حجاب مذهب هم یک کمی باریکتر می‌شوند و در جوی مکتبش می‌آورند تا این که برای بشر قابل تحمل شود. حالا از اینجا بشر باید به اصل برگردد. این صور مختلفه که در بیرون هستند که بیرونی‌ترین قسمت آن همین صورت مذهب، مثلاً کاتولیسیسم یا پروتستانتیسم است، در عالم صور قرار دارند و عالم صورت هم عالم تزاحم است. پس شما وقتی بخواهید چیزی را بیان کنید باید در قبال آن چیز دیگری را نفی کنید. از این روست که می‌بینیم کاتولیسیسم جنبه پاپ مرکزی را غلبه می‌دهد و در مقابل، پروتستانتیسم بازگشت به خود کتاب را. و با این دید هر دو مشروعیت دارند اما شیوع مکاتب متعدد پروتستانتیسم ناشی از تفسیر به رأی است، دیگر مشروعیت ندارد.

هفت آسمان: البته گنون خلاف این را معتقد است و می‌گوید پروتستانها رابطه آسمان و زمین را تضعیف کردند. در مقابل کُرن جمله‌ای دارد که می‌گوید رابطه آسمان و زمین را همه تفکرهای غیر شیعی قطع کرده‌اند؛ آن وقت آن تفکری که به شیعه نسبت می‌هد با اندیشه عرفای خودمان، مثل مولانا، کاملاً سازگار است «پس به هر دوری ولّی قائم است».

استاد بینا: کُرن می‌آید جنبه‌ای را اثبات کند، اما یک جنبه دیگر را از ریشه نفی می‌کند. قوام هر دینی بر دوش بنیانگذار آن است و پیروان دین هر مدارجی که طی می‌کنند و

فضایی که کسب می‌کنند از برکت بنیانگذار است. این که حضرت عیسی در انجیل گفته‌اند، تا روز قیامت با شما هستیم، منحصر به ایشان نیست؛ پیغمبر ما هم همین‌گونه‌اند. کُربن می‌خواهد حضرت قائم(عج) را اثبات کند، اما این را به گونه‌ای طرح می‌کند که حیات مستدام پیامبر(ص) را نفی می‌کند. در نزد کُربن حضرت پیامبر(ص) مرده است. وای به حال کُربن با این حرفش. حضرت پیامبر(ص) نمرده است؛ از برکت حضرت پیامبر است که ما زنده‌ایم، چه شیعه چه سنی. جای تعجب نیست که کُربن مقداری گرایشهای اسماعیلیه هم دارد، به هر حال خیلی علاقمند به جنبه اسماعیلیه است. اما آیا می‌توان گفت آقاخان محللاتی نایب خداوند روی زمین است که اگر او نباشد برکت اسلام پخش نمی‌شود؟ برکت اسلام به پیامبر(ص) بوده و هست، از آن روز اول تا آن روز آخر، و اصولاً هر بنیانگذار دینی چنین است. کُربن به طور کلی از نظر متافیزیکی ضعیف است. در توضیح باید بگویم که ما حضرات خمسۀ الهی را که در نظر بگیریم، عالم صور کثیف و عالم صور لطیف که صور ثانیه آنجا هستند همه عالم صور است و بعد از آن عالم فوق صوری است که عالم روح است و بعد از آن هم که دیگر از عالم آفرینش خارج می‌شویم. حقیقت هر چه به طرف بی‌صورتی‌تر برود متعالی‌تر است و علت این که کُربن خیلی به مکاتب خاص داخل ایران علاقه دارد این است که از عالم مثال زیاد صحبت می‌کند. از ایماژیناسیون^۱ خیلی زیاد صحبت می‌کند. این عالم صور است. کُربن، متافیزیسین نیست.

هفت آسمان: ما اگر معتقد شویم که همه ادیان صور مختلف حقیقت هستند و تجلیات آند و یا، اگر از پایین در نظر بگیریم، ادیان سُبُل یا راههای رسیدن به خدا هستند، آیا در این صورت مجالی برای ارزش داوری بین ادیان از دیدگاه برون‌دینی باقی می‌ماند؟

استاد بینا: داوری از نظر این که کدام بهتر است، نه، ولی از نظر این که کدام برای من مناسبتر است ممکن است. از یک نظر دیگر هم می‌شود و آن این است که کدام یک از ادیان هنوز به اصالت خود مانده‌اند. به عنوان مثال شریعت من اسلام است و وحدت متعالیه ادیان را قبول دارم و این که ادیان همه در یک عرض هستند را می‌پذیرم؛ ولی الان از این ناراضی‌ام که کلیسای کاتولیک خیلی وارد تجدد شده است و اصالت خود را از دست داده است؛ اینها از واتیکان دوم به بعد زبان عبادی را یک زبان معمولی کردند و یک سری از قوانین آن را حذف نمود و یک نوآوری در آن ایجاد کردند، و متاع دین را می‌خواهند به نرخ روز عرضه کنند و مطابق پسند مردم سازند، و به جای این که عوام را پرورش دهند تا دین را بفهمد دین را

تغییر می‌دهند. از این جنبه‌ها من به عنوان یک نفر که هر دینی برایش دین خداست و به آن علاقمند است، همانقدر ناراحت می‌شوم که از یک مسلمان اگر مطالبی را بنویسد که با اسلام نمی‌خواند.

هفت آسمان: متشرع بودن و یا به عبارت دیگر پایبند بودن به شریعت و فقه چقدر در استکمال معنوی انسان تأثیر دارد؟

استاد بینا: به هر حال شریعت لازم است. شریعت حداقل شرایطی است که انسان باید داشته باشد تا خداوند انسان را قبول کند و سیر در عمق دین پس از این مرحله است. طریقت که می‌گوییم راه باطنی است برای بیشتر کردن تدین است، نه برای کمتر کردن آن. پس باید اصول شریعت را حفظ کرد. به عنوان مثال نمی‌توان منکر رابطه بین ندادن زکات و خشکسالی بود و یا گفت علم امروزی این رابطه را نمی‌بیند. ما باید به قرآن رجوع کنیم. اگر علم امروز یک چیز را نمی‌فهمد، مشکل از علم امروز است. ما نباید علم امروز را ملاک قرار دهیم. ما قرآن را داریم که می‌گوید بر اثر عمل انحرافی قوم لوط، شهر زیر و رو شد، حجاره من سجیل بر سرش آمد، به خاطر عملی که نه با باد سروکار دارد، نه با ابر و نه با سنگ، منتهی خلاف طبیعت است و همچنین است ماجرای قوم صالح. قرآن می‌فرماید اگر اهل کتاب، تورات و انجیل را برپا می‌داشتند لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ و مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ^۱. در «بَهْگودگیتا» حضرت کریشنا می‌فرماید: سبب بالندگی و پرورش انسان خوراک است؛ خوراک از غله است؛ غله از بارش باران است؛ و بارش باران از انجام مراسم قربانی است. ادیان در این عقیده متفق‌القول هستند. اگر فیزیک و شیمی این را نمی‌فهمد، نباید از آن صرف نظر کرد. اگر علم نمی‌فهمد که دعا خواندن و نماز خواندن چه اثری روی باد و باران دارد، امکان درک آن را ندارد؛ ولی کتابهای آسمانی برای همین مطلب آمده‌اند. سرخ پوست امروز هنوز اگر دعای باران بخواند حتماً باران می‌آید، دعای باران را همه ادیان دارند. مهم نیست که این را فیزیک و شیمی درک نکند. این حرفها مهمتر از فیزیک و شیمی است. ما باید بدانیم که این یک واقعیت است.

سؤال این است که چرا ادیان مناسک دارند و نقش این مناسک چیست؟ وقتی بشر مناسک دینی را انجام می‌دهد، تعادل بین زمین و آسمان برقرار می‌کند. وقتی این تعادل به هم بخورد نتایج دارد. مناسک طوری‌اند که تأثیر آنها منحصر به فرد عامل آیین نیست،

۱. «ولو أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ» (سوره مائده، آیه ۶۶).

مثلاً تأثیر نماز خواندن مصلی فقط به او محدود نمی‌شود. این عمل طوری است که انعکاس آن عوالم مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این تعادل را تنظیم می‌کند. مناسک در همهٔ ادیان همینطور است. اوقات نماز با چرخش ماه و خورشید تنظیم شده است. یک وعده صبح است و یک وعده مغرب و ظهر و عشا و عصر. کل امت هماهنگ با چرخش ماه و خورشید مناسک خود را انجام می‌دهند. اگر ما در بدو امر نمی‌بینیم که این عمل انعکاسش در سایر عوالم چیست، دین این را توضیح می‌دهد. حتماً روابطی بین ندادن زکات و عدم بارش باران، و یا دروغ‌گویی و بدکاری با خشکسالی هست و باید در آن منابعی که این مطالب را مطرح می‌کنند تعمق کرد و فهمید.

«گنون» می‌گوید: معتقدین دینی امروزی تحت تأثیر پیشرفت علم مادی و تکنولوژی قرار گرفته‌اند و این پیشرفتهای علوم از آنها زهرچشم گرفته و اینها جا خورده‌اند و خودشان را باخته‌اند. حالا می‌خواهند دین خود را جلوی دادگاه علم ببرند تا این که علم بر آن مهر بزند. «گنون» می‌گوید نه، برعکس، باید علم را به دادگاه دین برد و دید که به بعضی از کارهای علم اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد. دین دستکاریهای ژنتیک را اجازه نمی‌دهد.

مناسک دینی راه و وسیله هستند برای حفظ تعادل آفرینش و همینطور نیز برای پرورش و تقرب فرد به سوی خداوند. در حدیثی آمده است که: «لا تقوم الساعة و علی وجه الارض احد یقول الله الله» حدیث دیگری را ملای رومی به شعر برگردانده است:

گفت پیغمبر رکوع است و سجود	بر در حق کوفتن حلقهٔ وجود
حلقهٔ آن در هر آن کو می‌زند	عاقبت دولت سری بیرون کند

هفت آسمان: آیا نمی‌توان فرض کرد که گرچه همهٔ راهها به خدا می‌رسد، ولی بعضی از راهها نزدیکتر از بعضی دیگر باشد؟ گرچه همهٔ راهها از خدا گرفته‌اند، ولی تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ^۱ نیز در قرآن آمده است و همچنین خدا خطاب به پیامبر فرموده است: وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ^۲. این آیات به هر حال نوعی برتری یا نزدیکی راه را می‌رساند.

استاد بینا: آیه‌ای که بعد از معراج بین زمین و آسمان نازل شده، این آیه است: لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^۳ ولی این آیه را هم داریم که تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ، ولی صاحب الحوت اولو العزم نبود و دین نیاورد. ما ۱۲۴ هزار پیامبر داریم، (البته نمی‌خواهم بگویم این

۲. سوره قلم، آیه ۴۸.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۵.

عدد دقیق است، ولی به هر حال آمده است و معنای سمبلیک آن مهم است). ۱۲۴ هزار پیامبر آمده که از بین اینها ۳۱۳ نفر بنیان‌گذار دین هستند. حضرت یونس(ع) بنیان‌گذار دین نبود. حضرت موسی(ع) بنیان‌گذار دین بود. حضرت داود(ع)، حضرت سلیمان(ع)، اینها همه در درون چهارچوب اصلی دین یهودند. قرآن در مورد حضرت ابراهیم(ع) دارد: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ**^۱؛ منظور این است که حضرت ابراهیم هم در همان پایه است، نه این که پایین‌تر باشد. حضرت پیامبر(ص) در رابطه با اسلام می‌فرماید: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**^۲.

هفت آسمان: بر این مبنا آیا این که یکی از این راه‌ها نزدیکتر از دیگری باشد فرض دارد یا خیر؟

استاد بینا: مسأله سر این است که خود دین صور مختلف دارد. به عبارتی در هر دینی دو بعد هست، یعنی در هر دینی راههای نزدیکتر و دورتر هست، و «گنون» هم همین حرف را می‌زند. البته این از قدیم بوده است و حرف جدیدی نیست. به عبارتی دو راه در هر دین مطرح است. یکی «اگزوتریسم»^۳، یعنی راه شریعت، و دیگری «ازوتریسم»^۴، یعنی راه درون، که استثنائاً در چین این دو طریق توسط دو فرد آورده شده؛ یعنی «لائوتسه» فقط پیام ازوتریسم را آورده است و «کنفوسیوس» شریعت را. این دو بعد معمولاً با هم هستند و خداوند می‌تواند صور مختلف ممکن را بوجود آورد. وقتی این دو بعد ادعا می‌شود، لاقلاً باید برای آن مدارکی آورد. در قرآن باید در جایی اشاره شده باشد. من معمولاً دو آیه سوره آل عمران را در نظر می‌گیرم، چون رسماً دعوت به تبعیت می‌کند و یک حکم به اطاعت هم دارد. امر به اطاعت عام است و کوچکترین تبصره‌ای بر نمی‌دارد، و واجب‌الاطاعه را اگر کسی اطاعت نکند کافر است. خداوند در قرآن می‌فرماید: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ**^۵ و در آیه بعدی می‌فرماید: **قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**^۶. فرمایش حضرت علی(ع) که عبادت برده‌وار و عبادت تاجروار و عبادت حق به خاطر خود او را مقایسه می‌فرمایند نیز ناظر به همین معناست.

اما در پاسخ به این سؤال که آیا یک دین می‌تواند راهش به خدا نزدیکتر باشد یا نه، به آیه شریفه **فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ** برمی‌گردم. اگر من حیث المجموع در یک دینی چنان امکانی بیشتر باشد، دعوت خداوند به مسابقه غیر عادلانه خواهد بود. خداوند می‌فرماید، اگر

۱. سوره حج، آیه ۷۸. ۲. سوره صافات، آیه ۸۳.

3. exoterism.

4. esoterism.

۵. سوره آل عمران، آیه ۳۱. ۶. سوره آل عمران، آیه ۳۲.

می‌خواستیم شما را امت واحد قرار می‌دادیم ولی این کار را نکردیم حالا که امت‌های گوناگونید فاستبقوا الخیرات.

هفت آسمان: ما می‌بینیم بودا آیین هندو را ترک می‌کند و بنیان‌گذار آیین دیگری می‌شود. در اینجا بحث تفاوت ماهوی آیین بودا و آیین دائو و نیز فرق آیین دائو با آیین کنفوسیوس پیش می‌آید. لطف کنید نمایی کلی از این ادیان را ارائه بفرمایید.

استاد بینا: رابطه بودیزم و هندوئیسم بسیار شبیه به رابطه مسیحیت با یهودیت است. حضرت بودا از جنبه‌های زیادی شبیه حضرت مسیح(ع) است. حضرت مسیح از درون یهودیت دین جدیدی آورد. ایشان پیام اصلی ابراهیمی را که در یهودیت به صورت قومی بود مستقل کردند. حضرت یحیی(ع) هم قبلاً وقتی که یهودی‌ها را تعمیم می‌دادند به یهودیها گفتند افتخار نکنید که فرزند ابراهیم هستید؛ خداوند می‌تواند از دل سنگ نیز فرزند ابراهیم را بیرون آورد. فرزند ابراهیم کسی است که کار حضرت ابراهیم را انجام دهد.

در یونان که مهد مسیحیت شد، مکاتب فیثاغوری و افلاطونی نیز بودند که تا قرن پنجم افراد مقدسی را نیز پرورش دادند و حتی برخی از آنها به دست مسیحی‌ها شهید شدند! دلیل نداریم که دین جدید دین قبلی را نسخ کرده باشد. یک نگرش هست که می‌گوید وقتی این پیغمبر آمد تنها باید از او پیروی کنیم. این نگرش خطی است، ولی از لحاظ تاریخی چنین نبوده است. حضرت موسی(ع)، برای تمام بشریت نیامد؛ حضرت عیسی(ع) هم برای همه واجب‌الاطاعه نبود. دیدگاه نسخ را این آیه شریفه رد می‌کند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ...^۱ خداوند متعال قبول دارد که یهود و نصاری اگر کتابشان را به درستی بخوانند علی‌شئ هستند، یعنی خداوند قبول دارد که پس از حضرت عیسی(ع) همه مجبور نبوده‌اند که مسیحی شوند. حتی در زمان پیامبر اسلام(ص) یهودیها، مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها مجبور نبودند مسلمان شوند، بلکه تنها می‌باید جزیه می‌دادند.

خداوند متعال اقوام و روحیات را مختلف آفریده است و برای هر کدام عالمی را در نظر گرفته است. از این رو مسیحیت راه جدیدی است به سوی خداوند، بدون آنکه بخواهد کاملاً یهودیت را نسخ کند. البته مسیحی‌ها معتقدند که یهودیت نسخ شده است. یهودیت هم بر این عقیده است، که، معاذ الله، حضرت عیسی یک یهودی بوده است که از دین خارج شده

است. قرآن در اینجا بی‌طرفانه قضاوت می‌کند. البته مسلمانان به گونه‌ای دیگر قضاوت می‌کنند و نمی‌توان گفت هر مسلمانی همان روحانیت قرآن را دارد.

مثال دیگر بودیسم است که می‌توان گفت همان برهنیسم می‌باشد که از نظام کاستی جدا می‌شود تا برای تبت و چین نیز قابل اجرا باشد. ولی این جدایی نیز از طرف خداوند است. تطابقی است جدید و راهی است نو برای پرستش خداوند از جانب خداوند، بدون آن که راه قبلی را نسخ کند. عملاً هم نتوانست آن را نسخ کند. بودیسم از بطن هند درآمد و سرانجام از هند رانده شد. وهندیها کمتر بودایی هستند. سیر و سلوک هندی به ویژه با شاخ و برگهای آن تنها برای هند قابل اجراست. باید شاخ و برگها را کنار گذاشت و باطن آن را گرفت و فراگیرتر کرد. در هر حال همه از طرف خداست و به اذن و مشیت اوست؛ تطابقی است جدید برای بروز امکانی دیگر.

در حال حاضر برخی از هندوها هم پذیرفته‌اند که نهمین «اوتار» حضرت بوداست. اینان معتقدند از طرف خداوند ده اوتار می‌آید. هشتمی کریشنا بوده است نهمی بودا و دهمی نیز در آخرالزمان خواهد آمد. دقیقاً مانند عرفای یهودی که حضرت عیسی را به عنوان پیامبر خدا پذیرفته‌اند.

در قرآن در زمینه شناخت دیگر ادیان و قبول داشتن همدیگر مباحث جالبی وجود دارد. آنچه امروز مد شده است و به درستی هم فهم و اجرا نمی‌شود، به خوبی در قرآن بیان شده است. وقتی که قرآن بر پیامبر اکرم نازل می‌شود، قسیسانی هستند که قرآن را می‌خوانند و اشک می‌ریزند و می‌گویند خدایا ما را از شاهدان قرار ده^۱؛ خداوند هم می‌فرماید اجر این کار آنها را خواهیم داد. یعنی از طرف خدا پذیرفته شده‌اند. در اینجا مسلمان شدن مطرح نیست. این برای ما یک الگوست. الگوی چگونگی برخورد با ادیان در قرآن آمده است. اگر یک مسلمان نیز به‌گودگیتا را بخواند و در آن حال بگوید خدایا این هم از طرف توست و اکتبا مع الشاهدین، لزومی ندارد که اسلام خود را کنار بگذارد. البته در سطح معمول چنین تصور می‌شود. اگر ما هم گیتا را بخواییم و اشک بریزیم و بگوییم فاکتبا مع الشاهدین و مسلمان هم بمانیم، خدا به ما هم اجر می‌دهد. خدا دوست دارد که هر چه را از جانب او آمده است بپذیریم ابن عربی شعر زیبایی دارد:

فمرعی لغزلان و دیراً لرهبان
و الواح تورات و مصحف قرآن
رکائبها فالحب دینی و ایمانی

لقد صار قلبی قابلاً کلّ صورة
و بیتاً لأوثان و كعبة طائف
ادین بدین الحب انی توجّهت

خلاصه آنکه قلبم کعبه طواف کنندگان و دیر رهبان و چراگاه غزالان است (شاید اشاره به آیین سرخپوستی باشد). اگر خدا را دوست داریم باید سعی کنیم زبانهای مختلف او را بفهمیم. این گفت و گوی زنده ادیان است.



هفت آسمان: بر اساس آنچه تا این جا گفته شد، آنچه از طرف خداست ما را به حقیقت می‌رساند و آنچه از غیر خداست قابل پیروی نیست. اما راه تشخیص این از آن چیست؟ اگر گفتیم آنچه باقی مانده است از طرف خداست، ما در مورد قرآن می‌توانیم به لحاظ تاریخی چنین ادعایی بکنیم، اما از نظر مورخین حتی وجود حضرت ابراهیم محل تردید است.

استاد بینا: گنون درباره تاریخ می‌گوید ما از ۲۵۰۰ سال اخیر که فراتر رویم بسیاری از مدارک آن از دست رفته است و حضرت ابراهیم نیز متعلق به همان تاریخ کهن می‌باشد. پس ما نمی‌توانیم توقع داشته باشیم همان سنخ مدارکی که برای حوادث تاریخی اخیر داریم برای حوادث چهار یا پنج هزار سال پیش هم داشته باشیم؛ و این امری طبیعی است. نگرش تاریخی بر یک سلسله فرضیات استوار گردیده و امکانات آن خیلی محدود است. پس ما نمی‌توانیم بر آن زیاد تکیه کنیم، و الا با این دید در خود قرآن هم داستانهای گذشتگان آمده که شاهد تاریخی بر آن وجود ندارد. تاریخ با این امکاناتش نمی‌تواند چیزی را نفی یا اثبات نماید. اصولاً می‌گویند هیچ یک از دانشکده‌هایی که اکنون به اسم دانشکده علوم می‌خوانیم، از عهده مسائلی که در قرآن هست بر نمی‌آید؛ از عِلْمَانَهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۲، و لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ ۳ هیچ‌کدام از دانشکده‌های علوم امروزی سر در نمی‌آورند. پس ما باید اولویت را به مدارک دینی بدهیم. یعنی این سخن اروپایی‌ها که می‌گویند ما از نظر

تاریخی نمی‌توانیم وجود عیسی مسیح(ع) را اثبات کنیم، به این رد می‌شود که ما این را در قرآن داریم و قرآن که از طرف خدا آمده، از تولد حضرت عیسی(ع) سخن گفته است. و پیامبر اکرم(ع) درباره حضرت یونس با تعبیری همچون «برادرم یونس» و این که «مرا بر یونس فضل ندهید چون معراج یونس در شکم ماهی بوده است» سخن گفته‌اند. پس اول موضع‌گیری ما این است که مدارک الهی را مرجع قرار دهیم. این که تاریخ شناسان بگویند حضرت موسی یا حضرت عیسی بوده‌اند یا نبوده‌اند، نمی‌توانیم مدرک قرار دهیم. ما قدرت و ضعف آن علم را با این که چقدر می‌تواند هماهنگ با کتابمان باشد می‌سنجیم. اما این که چطور تشخیص دهیم پیرایه‌ها کدام است، تعمق و مطالعه و مقایسه لازم دارد؛ مقام فرقان می‌خواهد. اگر بگوییم انسان در درون خود نوعی ملاک دارد، این چه بسا به تفسیر به رأی منجر گردد. پس معیارهای بیرونی هم باید باشد تا انسان بتواند با استفاده از آنها تشخیص دهد. از باب مثال برای ما خود قرآن می‌تواند ملاک باشد. ما قرآن را داریم و از نظر تاریخی هم در آن بحثی نیست. ما می‌توانیم آن را مطالعه کنیم و ببینیم که چه فرقه‌هایی مثلاً اضافه شده است و چه فرقه‌هایی اضافه نشده است. آن چیزهایی هم که اضافه می‌شود گاهی جزء شاخ و برگهای مستحب و مجاز و گاهی اضافات زاید است. گاهی برخی می‌خواهند با تحکم تفسیرهای خاصی ارائه دهند. وقتی در قرآن گفته می‌شود که مسلمان می‌تواند با اهل کتاب ازدواج کند: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ اجْرَهُنَّ^۱، یعنی آن زن می‌تواند در دین خودش باقی بماند و مسلمان با او ازدواج کند، و گرنه روشن است که یک مسلمان می‌تواند هر شخصی را مسلمان کند و با او ازدواج کند. قرآن هست و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم.

هفت آسمان: در مورد کتابهای مقدس ادیان مختلف بحثهای بسیاری هست. در مورد «اوپانیساده‌ها» برخی بخشی از آنها را قابل اعتماد می‌دانند. در مورد عهدین هم می‌بینیم که زمانی حجم آنها بیشتر بوده است؛ قسمتی را «آپوکریفا» نامیدند و کنار گذاشتند. استاد بینا: آپوکریفا حساب خاصی داشته است. اندازه عهد عتیق فرقی نکرده است. پنج کتاب حضرت موسی را اصل می‌دانند، در کنار آنها کتب انبیاء هم هست. در عهد جدید آپوکریفا زیاد است. حضرت عیسی(ع) خودشان مستقیماً تجلی کلمه الهی هستند. قرآن هم از ایشان به «کلمه الله» تعبیر کرده است. ایشان کتاب وحی نداشتند. انجیل یعنی بشارت. حواریون آمدند و سخنان و سیره او را نوشتند و گفتند اینها خبر خوش آمدن کسی است که

۱. سوره مائده، آیه ۵.

منتظرش بودیم. از یک نظر انجیل عدل قرآن نیست. نقش آن هم در مسیحیت مانند نقش قرآن نیست؛ تقریباً شبیه «سیره النبی» های سنتی است. گفته های مستقیم حضرت عیسی که در این انجیلها آمده است نقش احادیث را بازی می کند. در شورایی که در قرن سوم یا چهارم داشتند برای این که به نوعی وحدت رویه دست پیدا کنند، مراسم دعایی برگزار کردند و پس از مدد گرفتن از خدا کتابهای موجود عهد جدید را به رسمیت شناختند و آنهایی را که کنار گذاشتند، به «آپوکریفای» کتاب مقدس معروف شد. البته دلیلی نداریم که آپوکریفا بد باشد. آنچه که هست این است که آپوکریفا به اصطلاح Canonic نیست. اتفاقاً سی چهل سال پیش کتابی از توماس پیدا شد که خیلی عرفانی و عمیق بود. در این کتاب سخنان حضرت عیسی در قالب ۱۱۴ فصل جمع آوری شده بود؛ یعنی از نگاه سمبلیک به عدد سوره های قرآن بود. تعارضهایی در کتاب مقدس به چشم می خورد که مشکل آفرین نیست. در میان چهار انجیل معروف، انجیل یوحنا عمیقتر است چون یوحنا نسبت به حضرت عیسی تقریباً مثل حضرت علی (ع) نسبت به حضرت پیامبر (ص) بوده است؛ یعنی جوانترین، عزیزترین و نزدیکترین حواریون به حضرت عیسی بوده است.

اما هندوئیسم سبک و سیاق دیگری دارد. وداها دستورات دینی و سرودهای هندوئیسم است. اوپانیسادهای بیانگر مکتب عرفانی هندوئیسم است. این سیستمها با یکدیگر متناقض نیستند. آنچه ممکن است متفاوت باشد، زبان هر سیستم و سمبولیزم هر کدام است. ممکن است سمبولیزم این قوم با سمبولیزم دیگری متفاوت باشد. به عنوان مثال هندوئیسم تنها دین چند خدایی^۱ است که باقی مانده است. ولی دینی که خدای خدایان دارد موحد است. زبان اسطوره های هندوئیسم با اسلام متفاوت است، به زبان اسطوره ای می توان به هر یک از اسماء الهی شخصیتی بخشید؛ یکی را «شیوا» نامیده اند، یکی را «ویشنو» و... و هر کدام هم همسری دارند؛ ولی وقتی به خدای خدایان معتقدند یعنی موحدند.

هفت آسمان: مایلیم در مورد تائوئیسم و ربط و نسبت آن با بودیزم و آیین کنفوسیوس از توضیحات جنابعالی استفاده کنیم.

استاد بینا: تائوئیسم و کنفوسیونیزم با هم آمدند. معمولاً در هر دینی دو جنبه ازوتریسم و اگزوتریسم یعنی شریعت و طریقت وجود دارد؛ ولی در مورد آیینهای تائو و کنفوسیوس شریعت و طریقت جدای از هم آمدند. تائوئیسم هم و غم شریعت را ندارد و مستقیماً از

1. Polytheist.

حقیقت بحث می‌کند. آیین کنفوسیوس شریعت و همگانی است. تائوئیزم چون دلمشغول شریعت نیست، صریحترین بیانها را برگزیده‌هاست و همه گفتمانی‌ها را گفته است. مضمون آغاز آن این چنین است: «راهی که بشود آن را نشان داد، راه جاویدان نیست و نامی که بشود آن را نامید، نام جاویدان نیست؛ منشأ آسمان و زمین بی‌نام و نشان است...». آن حقیقت، مطلق و به اصطلاح زبان فارسی «بی‌چون» است. وقتی که این ذات بی‌چون به ناچار متجلی می‌شود صورتی به خود می‌گیرد. صورت دیگر فاقد آن مطلقیت است. صورت ذاتاً دید خاص یا بیان خاصی را می‌رساند، پس محدودیت پیدا می‌کند. وقتی که این صورت مطلقیت ندارد، پس نمی‌تواند جاودانگی داشته باشد. حقیقت و رای این تعینات است. هر صورتی که می‌آید صورت دیگر را نفی می‌کند تا شرک ایجاد نشود. لاله الا الله یعنی جز ذات مطلق خدا چیز دیگری نیست. تمام تعلیمات تائوئیزم بر این اساس است، از این رو نمی‌توان آن را با بودیزم مقایسه کرد. البته از یک نگاه هم می‌توان آن را با آیین بودا مقایسه کرد. بودیزم، هم طریقت دارد هم شریعت. شبیه‌ترین مکتب به تائوئیزم در درون بودیزم مکتب «ذن» است. «ذن» عرفانی‌ترین مکتب بودیسم است، مانند «ودانتیسم» که الان مدل و الگوی آن «سَنگَرَه» است که استاد اعظم آن است. شبیه او در اروپای قدیم افلاطون است. افلاطون بیشتر عارف است تا فیلسوف، برخلاف ارسطو که بیشتر فیلسوف است تا عارف. جالب اینجاست که در سه دین ابراهیمی یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام که با یونان تماس داشته‌اند، افراد متشرع و متکلم آنها بیشتر هم‌سنخ ارسطو هستند و عرفایشان بیشتر هم‌سنخ افلاطون؛ البته نه این که این از آن گرفته شده باشد، بلکه نوعی هم‌سنخی ذاتی وجود دارد.

هفت آسمان: چگونه می‌توان از درون یک سنت به سنتهای دیگر نگاهی بی‌طرفانه داشت؟
استاد بینا: چنین نگاهی ممکن است. مثالش در قرآن مشهود است. شاید شخصی مسیحی باشد، ولی اسلام را می‌بیند و مطمئن می‌شود که از طرف خداست. می‌خواند و گریه می‌کند: *تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ*^۱. چرا ما نتوانیم این کار را انجام بدهیم؟ البته معمولاً چنین کاری انجام نمی‌شود، ولی ممکن است و امتناع منطقی ندارد.

هفت آسمان: آیا هنوز هم قدیسان یا اوتارها پدیدار می‌شوند؟

استاد بینا: قدیس با اوتار تفاوت دارد. اوتارها یعنی پیامبران اولوالعزم. می‌گویند دهمین

اوتار خواهد آمد ما هم منتظر او هستیم؛ یعنی حضرت قائم (عج). اما قدیس یعنی مقدّسانِ ادیان مختلف که بوده‌اند و هستند و خواهند بود و البته در اینجا قرآن می‌فرماید: **ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ**^۱.

هفت آسمان: خاستگاه عرفان اسلامی کجاست؟

استاد بی‌نا: خاستگاه عرفان درون دین است. اصل عرفان اسلامی از درون اسلام است، ولی همان طور که فلسفه اسلام از منطق و فلسفه ارسطو بهره گرفت، عرفان اسلامی هم از عرفانهای دیگر بهره گرفته است؛ فلسفه اسلام از یونان نیست، بلکه از آن مدد گرفته است. البته نوعی هم‌سنخی ذاتی میان عرفان اسلامی و دیگر عرفانها وجود دارد، هم‌سنخی منشأ هم‌شکلی می‌شود. به همین جهت وقتی عارف مسلمان عارف هندو را می‌بیند، همدیگر را می‌فهمند و از اصطلاحات و امکانات یکدیگر استفاده می‌کنند.

